

برای صلح و دموکراسی و علیه جنگ و سلطه آمریکائی

برنامه جنگی آمریکا در خاورمیانه، بخش اصلی استراتژی جهانی حکومت ایالات متحده برای سلطه بلامنازع بر همه جهان است. بعد از توافق حکومت عراق به خلع سلاح و پیشرفت کار بازرسان سازمان ملل متحد در آن کشور؛ کمتر کسی ادعای حکومت بوش برای حمله به عراق را به دلیل خلع سلاح آن کشور باور می کند. وقتی که دانالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا میگوید ما حتی بدون انگلیس هم برنامه خود را پیش می بریم؛ این بدان معنی است که برنامه جنگی حکومت بوش دلائلی دارد که برای آنان صرف نظر کردنی نیست.

با فروپاشی شوروی سابق در اواخر دهه هشتاد قرن گذشته و پایان جنگ سرد؛ نظم دو قطبی حاکم بر صحنه سیاسی جهان بهم خورده است. قدرتهای بزرگ سرمایه داری جهان که بعد از جنگ دوم جهانی سرکردگی آمریکا را پذیرفته و هم سو با آن عمل می کردند؛ خواهان آرایش جدیدی شده اند. اتحادیه اروپا با ادغام و تحکیم موقعیت خود این پروسه را شتاب داده است. "اروپای 30 کشور" که با بزرگی و جمعیت و حجم قابل توجه اقتصادی خود؛ جایگاه یک شریک را در نظم جهانی طلب می کند.

فروپاشی شوروی و از میان برداشته شدن موانع سیاسی در حرکت جهان گستر سرمایه داری؛ جهانی شدن این مناسبات را شتاب بی سابقه ای داده است. نوآوریهای فنی- تکنیکی و انقلاب در ارتباطات از اواخر دهه هشتاد قرن گذشته به این سرعت افزوده و قدرت گیری هر چه بیشتر جریان نئو لیبرال در حکومتهای سرمایه داری در دهه هشتاد را که در جنگ سرد پیروز شده بودند؛ به تنها پیش برنده و "تنظیم کننده جهانی شدن" تبدیل کرد.

سرعت گیری جریان سرمایه داری بی مهار را در نمونه چین دهه هشتاد و نود قرن گذشته شاهد بوده ایم. شتاب این جریان در سرزمینی که هر چهار نفر از ساکنان سیاره یک نفر در آنجا سکونت دارد چین را به یک قدرت اقتصادی تبدیل کرده که بدلیل جمعیت و سلاح اتمی؛ نادیده گرفتنی نیست و دارد به یک رقیب تبدیل می شود.

علاوه بر این عوامل که چالش اصلی را در شکل دادن به نظم جهان سرمایه داری بوجود می آورد، بحران فزاینده اقتصاد سرمایه داری که از نیمه دهه 90 ژاپن را زمین گیر کرده و سرزمین های اصلی یعنی آمریکای شمالی و اروپا را فرا گرفته؛ در سیاست های همه قدرت ها و به ویژه ایالات متحده جایگاه مهمی دارد. تاثیرهای اصلی این بحران؛ برابر پیش بینی ها؛ از نیمه سال جاری میلادی در ایالات متحده خود را نشان می دهد و تا 2006 به درازا

میکشد. در تعیین استراتژی جهانی و حل و فصل مسائل مربوط به نظم تازه؛ گرایشی که در دوره جنگ سرد و بعد از جنگ دوم جهانی در سیاست آمریکا دست بالا را داشته است؛ بیش از گذشته ابتکار عمل را در دست دارد. این گرایش که از دوره رونالد ریگان موقعیت خود را بیش از پیش تحکیم و در زمان جنگ سال 91، علیه عراق توسط جرج بوش اول اعلام شده، با عنوان "نظم نوین جهانی" یا همه چیز مطابق "الگوی آمریکائی"، بر آن است که ایالات متحده بدلیل قدرت نظامی بی بدیل خود می باید تعیین کننده نظم جهانی بر اساس منافع این کشور باشد و همه قدرت های دیگر را به دنبال خود بکشاند. راهکار اصلی این گرایش تکیه بر قدرت نظامی از طریق جنگ افروزی و ایجاد بحران؛ برای تسلط بر مناطق اصلی اقتصادی و منابع طبیعی در جهت واداشتن رقیبان به پذیرش این سلطه است. راهکاری که برای مقابله با بحران موجود اقتصادی، رونق صنایع تسلیحاتی و راه اندازی فعالیت های سازندگی بعد از جنگ، نسخه آن را تشکیل میدهد. گرایش مغلوب در هیأت حاکمه آمریکا، بر نقش شریک برتر در رابطه با رقبا در نظم نوین جهانی تاکید دارد و رقابت اقتصادی بدلیل اقتصاد برتر ایالات متحده و قدرت برتر تولید علم و فن آوری را؛ که بسیار بالاتر از نزدیک ترین رقیب یعنی اروپاست؛ کارساز می داند. این راه کارها به استراتژی گرایش نئولیبرال مسلط در اتحادیه اروپا نزدیک است. اتحادیه اروپا با گسترش دامنه اتحاد اقتصادی خود به بخش شرقی و با برنامه ضمیمه کردن بازار حوزه مدیترانه و شمال آفریقا به خود؛ قطب بزرگ اروپائی را سازمان می دهد. در دوره کلینتون، برنامه ای مشابه و در جهت دیگر؛ به جریان افتاد. یعنی برپائی نفتا (منطقه آزاد تجاری شمال آمریکا) و کنفرانس اقتصادی آسیا- پاسیفیک؛ برای کشاندن مرکز ثقل جهان از حوزه آتلانتیک به حوزه اقیانوس آرام.

تسلط بر مناطق اصلی اقتصادی و منابع طبیعی به ویژه منابع انرژی؛ جایگاه بی همتائی در همه برنامه های گرایشهای مختلف ایفا میکند. از این نظر خاور میانه و حوزه خلیج فارس و دریای خزر اهمیت استراتژیکی دارد. قدرت جاذبه سرزمین "انرژی ارزان" برای اقتصاد این قرن، همه را به سوی خود می کشد. دو سوم منابع سوخت فسیلی جهان؛ برای همه رقبا غیر قابل چشم پوشی است. ایالات متحده می خواهد با تسلط کامل بر این منطقه؛ شاهراگ انرژی جهان را در چنگ خود داشته باشد. نه تنها با سلطه بر این منطقه، جایگاه مسلط شرکتهای نفتی آمریکائی را حفظ می کند، بلکه با آن تعیین قیمت انرژی اقتصاد جهانی در انحصار آمریکا خواهد بود و این برای اروپا و ژاپن که به آن نیاز دارد؛ چیزی جز تسلیم کامل نخواهد بود. به همین دلیل اتحادیه اروپا و به ویژه

آلمان در دو دهه اخیر با تمام نیرو تلاش کرده جای پای خود را در این منطقه با گسترش رابطه با ایران محکم کند.

تسلط آمریکا بر خاور میانه و عراق علاوه بر فشار بر رقباء، به نیاز هر دم فزاینده اقتصاد آمریکا به سوخت و انرژی نیز پاسخ میگوید. آمریکا به تنهایی 25 درصد سوخت جهان را مصرف می کند در حالی که منابع شناخته شده آن تنها نیاز سه سال و نیم این کشور را تامین میکند. در حال حاضر ایالات متحده برای حفظ بخشی از ذخائر خود؛ دو سوم میزان سوخت خود را از عربستان و مکزیک و ونزوئلا وارد می کند و اساساً به واردات نفتی وابسته است. جنگ در عراق برای حفظ تعادل وضعیت انرژی ایالات متحده هم هست. هیأت حاکمه آمریکا برای پیشبرد برنامه اش در خاورمیانه، از دیکتاتوری های وحشیانه موجود در منطقه و اغتشاش و تروریسم حاصل از جنبش ارتجاعی اسلامی بیشترین بهره را می برد. آمریکا خود در ایجاد و حفظ حکومت های استبدادی خاورمیانه نقش اصلی را بازی کرده، و هم اکنون در آسیای میانه هم مستبدان را بر تحت قدرت حفظ می کند، حالا به بهانه دفاع از مردم استبداد زده عراق؛ این جنگ وحشیانه را با آخرین دستاوردهای فنی بشریت پیش میبرد. ایالات متحده خود طالبان و القاعده را پرورش داده و در دوره ای از آنها بیشترین استفاده را کرده، حالا به بهانه نابود کردن آنها؛ ابزار گسترش نفوذ خود را میسازد. گروه حاکم بر ایالات متحده برای پیش برد این جنگ از خطرناکترین راهها یعنی ایجاد نفرت و مقابله مذهبی استفاده می کند. آنها از برآمد گرایشهای بنیاد گراییانه و افراطی مسیحی در آمریکا استفاده کرده و بر آن سوار شده اند. آنچه که بنام "محافظه کاران جدید" در آمریکا معروف شده حاصل همین استفاده سیاسی- اقتصادی از مذهب و راه افتادن جریان خطرناکی است که بنیاد همه آزادیهای موجود در ایالات متحده را تهدید می کند. گروه حاکم در آمریکا با سازماندهی مخفیانه این جریان بصورت دستجات مسلح و منضبط؛ یادآور جریان های فاشیستی گذشته در اروپا و حرکت فقهای حاکم بر ایران در دو دهه گذشته است. آداب و مراسم مذهبی که گروه بوش در دستگاه نظامی و دولتی آمریکا بر پا کرده؛ کپی مسیحی همان آداب و تشریفات است که آخوندها در ایران دارند. جلسات کابینه ایالات متحده با قرائت انجیل و بعد خطابه مذهبی توسط جنایتکارانی چون دیک چینی و رانالد رامسفلد شروع میشود؛ یعنی همان کاری که خامنه ای و رفسنجانی هر جلسه رسمی خود را با آن آغاز می کنند.

این جنگ در خاور میانه در اساس خود برای حل فصل مسائل موجود در رابطه قدرت های جهانی سرمایه داری و برای حفظ سلطه آمریکاست. آمریکا برای دستیابی به این هدف نه تنها همه قوانین بین المللی را نقض کرده؛ حتی

موجودیت نهادهای بین المللی مانند سازمان ملل متحد را زیر سوال برده است. امری که در واقع هزینه سنگین آن را باید مردم سراسر جهان بپردازند. نقض دموکراسی و حاکمیت سیاسی مردم در پیش رفته ترین مناطق جهان که طی حداقل دو قرن مبارزه به سرمایه داری تحمیل شده یکی دیگر از نتایج جنگ است. نمونه آن بی اعتنائی حکومت های ازنا و بلر به 90 درصد مردم مخالف جنگ در اسپانیا و 75 در انگلستان است. حکومت بوش به بهانه این جنگ و مبارزه با تروریسم، از "نعمت الهی یازده سپتامبر" برای نقض آزادیها و حقوق فردی در ایالات متحده چنان بهره برداری کرد و تفتیش و بازرسی را به درون خانه های مردم کشاند که در تاریخ آمریکا بی سابقه است.

با اشغال عراق توسط آمریکا و حضور فعال نظامی این کشور در خاور میانه، ما جز با بی ثباتی و نقض حاکمیت مردم منطقه روبرو نخواهیم بود. به جای استبداد عراقی؛ ژنرالهای آمریکائی فرمان می رانند. در برنامه آنها تا چند سال آینده خبری از انتخابات و حکومت مردم نیست. نه تنها طرفهای قراردادهای نفتی تعیین شده؛ بلکه شرکت های باصطلاح سازنده ویرانیهای عراق نیز لیست شده اند. در بی ثباتی و درگیریهای ناشی از جنگ، سناریوی تکه تکه کردن کشورهای موجود برای کنترل آسان تر نیز؛ مورد توجه است؛ که به درگیری و خونریزی و آشوب بیشتر منجر میگردد. در چنین اوضاع و احوالی چه جایی برای حاکمیت مردم و دموکراسی باقی می ماند؟

اگر هنوز مدت زمانی لازم است تا درگیری آمریکا با قدرت های دیگر و ضعیف تر سرمایه داری به سرانجام رسد؛ اما از هم اکنون حضور عامل دیگری در صحنه سیاسی جهان بارز شده است. و آن جنبش عظیم مردمی است که وضع موجود را چنین که هست برنمی تابد و قصد آن دارند که با سناریوی آمریکا برای تعیین نظم نوین جهانی مقابله کند. آن میلیون ها انسانی که در 15 فوریه در بیش از ششصد شهر دنیا در یک روز به خیابان آمدند و به اعتراض خود ادامه داده و میروند که به عامل تعیین کننده صحنه تبدیل شود. این جنبش بر بستر جنبش ضد سرمایه داری جهانی که از چند سال پیش آمریکا و اروپا را در بر گرفته و در سال جاری دامنه آن با "فوروم حیدرآباد" به آسیا کشیده شد؛ صحنه سیاسی جهان را به نوع دیگری دو قطبی کرده است:

قطب افکار عمومی که با جهانخواهی و با ابرقدرتی که به سلطه هیچ چیز کمتر از "همه چیز" رضایت نمی دهد مخالف است. مردمی که در خاور میانه استبداد زده و حالا زیر چکمه آمریکا؛ زندگی می کنند بخشی از این جنبش بزرگ جهانی اند که دنیای دیگری میخواهند. دنیایی که نظم آن را صلح و دموکراسی و عدالت و برابری می سازد. برای رسیدن به چنین نظامی پا به پای جنبش جهانی

علیه جنگ و علیه سرمایه؛ یک لحظه نباید از مبارزه علیه حکومت های استبدادی حاکم در منطقه غافل شد. حکومت هایی که زمینه ساز این جنگ اند. حکومت هایی چون جمهوری اسلامی که به گفته خود آخوندها "أم القرای" جنبش ارتجاعی اسلامی است و با اغتشاش و تروریسم نه تنها بیش از دو دهه زندگی فلاکت باری به ایرانیان تحمیل کرده؛ بلکه راه تجاوز نظامی را هم گشوده است. شرایط پیچیده کنونی در خاور میانه و جهان این دو مبارزه را توأم کرده است و گریزی از آن نیست.

اگر چه ماشین نظامی آمریکا خود را بی رقیب می داند اما همین که در درون آمریکا کتاب "مرد سفید احمق" (اشاره به رئیس جمهور آمریکا)، که همه چهره های گروه حاکم را افشا کرده و پشت پرده توطئه ها و فساد را آشکار میکند، به مدت 40 هفته به پر فروش ترین کتاب تبدیل شده و یا در اروپا بیش از 70 درصد مردم علیه حکومت آمریکا ایستاده اند؛ خود نشانه آغاز افول آمریکا نیست؟

رشد سریع جنبش جهانی برای صلح و دموکراسی و عدالت چنان است که دلها را برای رسیدن به نظم نوین، اما نه آمریکائی و از بالا؛ بلکه مردمی و از پائین؛ روشن می کند. به آن نظم دل بسپاریم! در برابر جهانی که در آستانه تحولات عظیم ایستاده است نمی توان بی تفاوت نشست و به بربریت و توحش "نه" نگفت!

زنده باد آزادی
زنده باد سوسیالیسم

سازمان کارگران انقلابی ایران - (راه کارگر)